بررسی

سیاست خودویرانگری

جهان در سال‌های اخیر وقایع مهم و هولناکی به خود دیده است که کم از فجایع قرن گذشته نداشته؛ توده‌ای شدن بدبده یا ناهمچون، حملات تروریستی، جنگ، کودتا، رشد روزافزون فقر و نابرابری، خشک‌سالی و نابودی شرایط اولیه حیات، رسیدن دمای زمین به مرز هشتاد و بحران محیط‌زیست؛ ظهور جنبش‌های راست‌گرا، پرگزیت، ترامپ و... پرسش‌های سراسانی می‌توان در برابر این حجم گسترده از فجایع مطرح کرد که بیشتر به «چشم‌انداز نابودی» می‌ماند؛ جرا برخی جوامع انسانی به انهدام خود اقدام می‌کنند؟ چه می‌شود که در دوره‌ای دست به اعمالی می‌زند که با نگاهی بی‌کرانه به می‌توان گفت زمینه‌چینی برای نابودی خودشان بودند؟ چه می‌شود که زندگی جمعی به سویی می‌رود که می‌توان گفت برخلاف این مسیر است؟ به‌تازگی نشر کرگدن کتابی از علی معظمی منتشر کرده با عنوان «جستاری در سیاست فاجعه‌بار» که تلاشی است برای پاسخ به این پرسش‌ها. کتاب حاضر مبتنی است بر رساله دکترای معظمی که با راهنمایی شاپور اعتماد و علی قیصری در انجمن حکمت و فلسفه ایران دفاع شده است.

نویسنده به گفته‌ای از فردیک جیمسون پس از خواندن بازده سیتامبر «تاریخ، حال در این دلالتیک که هر دو طرف منازعه طرف دیگر را تقویت می‌کند، قرار نیست به لحظه‌ای برسیم که سنتزی رخ می‌دهد. خود مارکس از این صحبت می‌کند که چگونه منازعات تاریخی جهان به نوسازی انقلابی سرمایای جامعه یا به نابودی هر دو طبقه بیکارگر می‌انجامد. این جیشم‌انداز نابودی متقابل است که اکنون باید ما را از نگرانی بیاکند». نویسنده این جستارنابودی متقابل را به پرسش‌های بالا گره می‌زند و اضافه می‌کند در هر موقعیت تاریخی که جنین امری رخ دهد بازماندگان احتمالی می‌توانند به کنکاش در این بپردازند که چه عواملی به این مسیر رسیده‌اند و چه سازه‌هایی در این مسیر دخالت کرده‌اند که چنین شد. آنچه معظمی در کتاب دنبال می‌کند این است که به چیزی امکان آنچه معظمی در کتاب دنبال می‌کند این است که به چیزی امکان نابودی هر دو طبقه بیکارگر را فراهم می‌کند. چه چیزهایی در جمع‌های انسانی و در اسباب وجودی‌شان هست که این امکان را می‌دهد به چنین سمت‌وسویی بروند؟ نویسنده این پرسش را از قسم تاریخی و اجتماعی نمی‌داند بلکه «پرسش از امکان» می‌داند، «پرسشی فلسفی». او لزوم این چنین پرسشی را در این می‌داند که موفقیت‌های تاریخی که مصداق این پرسش‌اند منحصربه‌فرد نبوده‌اند. یک پرسش در سطح کلی فلسفی درباره کنش‌هایی جمعی می‌تواند به پاسخ یا پاسخ‌هایی نزدیک شود که فایده معرفتی خاص خود را دارند. در نظر نویسنده چنین پاسخ‌هایی به این که این می‌آیند که نشان دهند بنا نگران چه الگوهایی در زیست اجتماعی باشیم؛ به تعبیری نشانمان دهند که کدام عناصر معطوفی در همین زندگی‌های در جریان حاملان بالقوه خودویرانگری‌اند. معظمی در کتاب سراغ برخی از همان عناصر معطوفی می‌رود و می‌کوشد نشان دهد این موجودیت‌های هرروزه چه ظرفیت ویرانگرانه‌ای در خود دارند. او این عناصر معطوفی را مشخصا انواعی پایه‌ای از سازمان‌دهی جمعی می‌داند. در نظر او هر آنچه در جهان وقایع به‌عنوان سیاست می‌شناسیم یا انواعی از سازمان‌دهی که خود رخداده است. او می‌کوشد با نشان‌دادن ظرفیت‌های خودویرانگری در عناصری که همواره در شکل‌های مختلف حیات سیاسی حاضرند به پرسش مورد نظر پاسخ دهد.

«سرمایه‌داری» عنوان فصل دوم و از عن جذابیت بسیار درسرسار می‌دانند. او اصل مشکل را به جزء مفهومی «خود» می‌برد‌کاند: «مفهوم خود یا نفس که در فلسفه هم از رسطو به بعد مفهومی بسیار جاافتاده بود، از قضا مفهومی است بسیار قابل مناقشه. می‌توانیم به سابقه دوهزاره یاشصد سالهای ارجاع دهیم که بود؛ در آن مفهوم انسی انفس/ خود را به پرسش گرفت یا به طرح مناخر برسیم از مسئله نفس توسط هیوم و بعد کانت اشاره کنیم». نویسنده بر این باور است که حتی اگر مشکلات فلسفی‌ای را که مفهوم «نفس» در سطح فردی دارد کنار بگذاریم، وقتی خودویرانگری به معنایی جمعی می‌رسد ابعاد مشکل غیر قابل چندجوینی می‌شود. ازاین‌رو پرسش‌های دیگری مطرح می‌کند: چه وقت می‌توان گفت که جمع یا جامعه‌ای خودویرانگری گرد؟ آیا می‌توان گفت وقتی جامعه‌ای در نزاع میان دو طبقه بیکارگرش به انهدام خود اقدام می‌کند؟ چه می‌شود که در دوره‌ای دست به اعمالی می‌زند که با نگاهی بی‌کرانه می‌توان گفت زمینه‌چینی برای نابودی خودشان بودند؟ چه می‌شود که زندگی جمعی به سویی می‌رود که می‌توان گفت برخلاف این مسیر است؟ به‌تازگی نشر کرگدن کتابی از علی معظمی منتشر کرده با عنوان «جستاری در سیاست فاجعه‌بار» که تلاشی است برای پاسخ به این پرسش‌ها. جیشم‌انداز نابودی متقابل را به پرسش‌های بالا گره می‌زند و اضافه می‌کند در هر موقعیت تاریخی که چنین امری رخ دهد بازماندگان احتمالی می‌توانند به کنکاش در این بپردازند که چه عواملی به این مسیر رسیده‌اند و چه سازه‌هایی در این دخالت کرده‌اند که چنین شد. آنچه معظمی در کتاب دنبال می‌کند این است که چه